



# زن

# در عصر عرب قبل از اسلام

آریتا رضوی بنی  
دیبر تاریخ. شهر کرد، بن

## مقدمه

اشاره می شود. درنهایت نیز به بحثی که راجع به زنده به گور کردن دختران در قرآن مطرح شده است، می پردازیم و نقش زنان را در جامعه عرب پیش از اسلام بررسی می کنیم.

### ملکه های عرب (الف) اعراب جنوبي

جنوب عربستان مهد قدیمی ترین تمدن های شبه جزیره است. در این سرزمین که آب و هوای مساعدی داشت و به عربستان خوشبخت شهرت داشت، دولت های متعددی از بزرگ و کوچک شکل گرفتند که گاهی به یکدیگر می تاختند و دولت های قوی تر، ضعیف تر ان را تابع خود می ساختند یا آن ها را به کلی از بین می برند. از جمله دولت های جنوبی، دولت «سبا» بود که بلقیس، دختر هداد، به قولی ۲۰ سال [اصفهانی، ۱۳۶۷: ۱۳۲] و به قولی ۱۲۰ سال [مسعودی، ۱۳۷۰: ۴۳۸] در آن سلطنت کرد. بلقیس زنی با تدبیر، خیرخواه و مردم دوست بود. به این دلیل در میان ملت خویش خیلی نفوذ داشت و از نظر سیاست گذاری خیلی قوی و نیرومند بود. بر تخت عظیمی که شهرت تاریخی دارد می نشست. این تخت با زبرجد، طلا، یاقوت و دیگر سنگ های گران قیمت ساخته و تزئین شده بود [رفعت، ۱۴۱۱: ۱۳]. دلیل دیگر شهرت او ترمیم «سد مارب» بود [کحاله، ۱۳۹۷: ۱۴۴].

بلقیس معاصر با سلیمان نبی بود و قصه ای او در قرآن آمده است. وقتی که بلقیس نامه ای حضرت سلیمان را دریافت کرد، به اطرافیان

در هر ناحیه ای از جزیره العرب، گروهی از مردم بر پایه ای نسبت خانوادگی مشترک، به عنوان یک قبیله گرد آمده بودند و منطقه ای زندگی هریک منحصر به مکانی بود که در آن جا سکنا گزیده بودند؛ به گونه ای که حوزه ای عمل هر قبیله محدود به همان قبیله بود و کاری به قبایل دیگر نداشت. این نوع زندگی در میان اعراب جزیره نشانه ای تشتم و پراکندگی آنان بود؛ تشتمی که اعراب را از یکدیگر جدا می ساخت و عاملی در جهت نفوذ حکومت مرکزی در جزیره محسوب می شد.

میراث تاریخی اعراب بیش از هر چیز تحت عنوان «ایام العرب» بر جای مانده است. مقصود از «یوم» روزی است که واقعه ای مهمی در آن رخ داده و آن واقعه تاریخی شده است. به نظر می رسد، آنچه که در کتاب های ادبی، از دوران جاهلیت و ایام العرب قبل از اسلام و انتقال آن ها از دوره ای جاهلی به دوره ای اسلامی برای ما به جای مانده، بر پایه ای روایات شفاهی بوده که بعدها توسط مورخان دوره ای اسلامی تدوین شده است. در بحث جاهلیت، نقل ها از استحکام لازم برخوردار نیستند و اگر نگوییم همه، باید بگوییم بیش تر آن ها از لحاظ سند مخدوش و غیرقابل قبول هستند و تاریخ این دوره با افسانه و اسطوره درهم آمیخته است. بنابراین، امکان پذیر نیست که در مورد حوادث این دوره اظهار نظر قطعی کرد.

هر چند که از لحاظ زمانی، دوره ای جاهلیت غالباً حداقل به دوره ای ۲۰۰ ساله ای قبل از بعثت پیامبر اطلاق می شود، اما در این جا سبقه ای دیرینه تری از حکومت های اعراب (ملکه های عرب) در ابتدای بحث گنجانده شده است و سپس به نقش زنان در جنگ ها

در سال ۷۰۳ ق. م، پیشنهاد یا پیغام، ملکه‌ی عربستان با قشونی تحت سرداری برادرش، به پادشاه بابل، بر ضد سنا خرب، پادشاه آشور که از ۷۰۵ تا ۶۸۱ ق. م سلطنت داشت، یاری رساند و در ماه فوریه سال بعد، آشوری‌ها برادر ملکه را با قشون او اسیر گرفتند [پیشین]. در حدود سال ۶۶۸، سنا خرب بر ضد ملکه‌ی عرب، تلخونو، لشکر کشید. او را شکست داد و شتر زیادی غنیمت گرفت و ملکه نیز به دومه‌الجندي فرار کرد [پیشین]. داستان این جنگ‌ها، طولانی و پرازنام ملوك، ملکه‌ها و سرداران عرب است. گوستاو لوپون نیز، ضمن میان کتبیه‌های آشوری، از شاهزاده خانم‌های عرب، از جمله تبعه‌یاد می‌کند [لوپون، ۱۳۷۷: ۹۱ و ۱۰۳]. بین ملکه‌های شمالی، نام دو تن از آن‌ها بیشتر در کتاب‌های تاریخی ذکر شده است که به اختصار، راجع به هریک توضیحاتی داده می‌شود؛ با توجه به این مطلب که آن‌ها از لحاظ زمانی به دوره‌ی مورد نظر نزدیک بودند:

#### ۱. زبا بنت عمرو

زبا، دختر عمرو بن طرب، ملکه‌ی شام و جزیره، از خاندان «عامله» از «عماليق» بود که در «سلیح» حکومت داشتند. بعضی گفته‌اند که وی رومی نژاد بود و به عربی سخن می‌گفت [مسعودی، ۱۳۷۰: ۴۳۸]. دارای عقل، رأی و جمال بسیار بود [رفعت، ۱۴۱۱: ۳۲؛ ۱۳۹۷: ۲؛ ۱۴۰۷: ۶؛ و الحائری، ۱۱۵: ۱۱۱]. نام او نائله هم ذکر شده است [مسکویه‌الرازی، ۱۳۷۹: ۱۱۱].

جذیمه‌البرش، از عربان عاربه‌ی قدیم که شاهی سرزمین عراق را داشت [طبری، ۱۳۶۹، ج ۲: ۵۳۲]، سپاهی از عرب‌ها فراهم آورد و به عمرو بن طرب حمله کرد. پیکاری سخت درگرفت و عمرو بن طرب کشته شد و پس از عمرو، دخترش زبا به پادشاهی رسید [همان، ۵۳۶].

زبا قصد خونخواهی پدر را داشت، اما خواهرش زبیله که زنی هوشیار و صاحب رأی بود، گفت [شکری الالرسی، بی‌تا، ج ۲: ۱۸۱]: اگر با جذیمه پیکار کنی و پیروز شوی، انتقام گرفته‌ای، اما اگر کشته شوی، همه چیز را از دست می‌دهی، پس بهتر است خدده و نیز نگ کنی [مسکویه‌الرازی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۱۱] و به او بگویی که مایلی با او ازدواج کنی تا سرزمین تو به مملکت او ملحق شود [شکری الالرسی، بی‌تا، ج ۲: ۱۸۱].

وقتی نامه‌ی زبا به جذیمه رسید، جذیمه یاران خود را جمع و با آن‌ها مشورت کرد که همگی به جز قصیر بن سعد، رأی دادند که او به نزد زبا برود. جذیمه فریب خورد و نزد زبا رفت و او هم به انتقام خون

خود گفت: ای اشرف و صاحب نظران، رأی خود را در این کار مهم به من بگویید که من هیچ کار مهمی را بحضور و نظر شما انجام نداده‌ام. او می‌خواست با این نظرخواهی، موقعیت خود را در میان آنان تثبیت کند و نظرشان را به سوی خویش جلب کند. ضمناً، میزان هماهنگی شان را با تصمیمات خود مورد مطالعه و بررسی قرار دهد [مکارم شیرازی، ۱۳۶۱، ج ۱۵: ۴۵۴]. بلقیس به خاطر خرد و دوراندیشی که داشت، اطراقیان خود را گواه گرفت و به آنان تأکید کرد که من هرگز کاری نکرده‌ام، مگر این که شما شاهد کارم بودید [اصفهانی، ۱۳۶۴: ۲۳۴]. با این سیاست و تحت نفوذ و رهبری حضرت سلیمان، به حکومت مسالمت آمیز خویش ادامه داد.

جواد علی در کتاب خود آورده است که برخی گفته‌اند: این زن ملکه سبا نبوده، زیرا در میان فرمانروایان عربستان جنوبی، نام هیچ ملکه‌ای نیامده است. اینان می‌گویند: این ملکه بر

سبایانی فرمان می‌رانده است که از جنوب رهسپار شمال می‌شود و برای خود در اردن و بالاها حجاز کوچ شین‌های پدید می‌آورد [علی، ۱۳۶۷: ۴۶۴]. اما قول مشهور این است که او ملکه‌ی سبا در سرزمین یمن بوده است [الحائری، ۱۴۰۷: ۳۴۰].

#### ب) اعراب شمالی

به نظر می‌رسد که در شمال عربستان از قدیم، غالباً ملکه‌ها حکومت داشتند که نام عده‌ای از آن‌ها در کتبیه‌ها آمده است؛ مانند عدیه که به دست آشور بنی پال گرفتار شد، یا ادب یا ادبی که در کتبیه‌ای که در «حجر» پیدا شده، نام او به عنوان ملکه‌ی آن شهر ذکر شده است، و یا افرادی مثل: زبیله، شمسی، تبوثاً و غیره. ولی عاقبت این دولت‌ها کوچک شدند و پس از آن قسمت شمالی این منطقه که به حدود سوریه و فلسطین نزدیک بود، زیر نفوذ «آرامی‌ها» درآمد و اعرابی که ساکن آن نواحی بودند، به اسم «قوم نبطی» در تاریخ ظهور کردند [نقی‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۲۷].

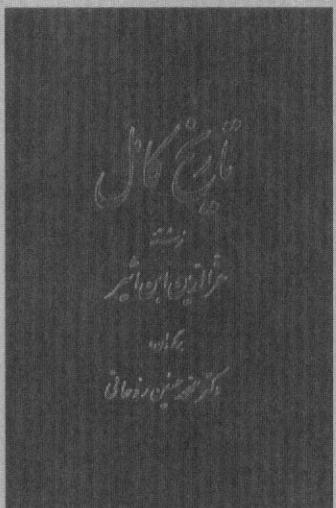
تیگلات پلسر سوم (۷۲۷-۷۲۵ ق. م)، پادشاه آشور در سال ۷۳۸ م، زبیله، ملکه‌ی مملکت اریبی، یعنی عربستان شمال غربی و ظاهرآ حدود «دومه‌الجندي»، و در سال ۷۳۲ ق. م، شمسی، ملکه‌ی اریبی را پس از جنگ تحت اطاعت درآورد و نماینده‌ای با القب «کپیو» در آن‌جا منصوب کرد. در همین سال، طوابیف دیگر عربستان و از جمله سبایی‌ها، برای پادشاه آشور با جنگ فرستادند. نوه‌ای او، سارگن دوم که از ۷۲۲ تا ۷۰۵ ق. م سلطنت کرد، در سال ۷۱۵ ق. م مجدداً به عربستان لشکر کشید و از شمسی یا سمسی، ملکه‌ی اریبی با جنگ گرفت که از آن جمله ۱۶۴ شتر سفید بود [همان، ۱۲۳].

همانجا مردند.

### زن عرب و جنگ‌های عصر جاهلی

عرب‌های بادیه نشین سپاهیان منظم نداشتند، اما وقتی رئیس قبیله از آن‌ها درخواست شرکت در جنگ را می‌کرد، قبیله دعوت او را می‌پذیرفتند. آنان در چنین موقعی براساس عصیت عمل می‌کردند و هراسی به خود راه نمی‌دادند. زنان به همراه مردان در جنگ‌ها شرکت می‌کردند تا آتش غیرت و شهامت را در دل آنان مشتعل گردانند و مردان از میدان جنگ نگریزند [سالم، ۱۳۸۰: ۳۱۷؛ رفعت، ۱۴۱۱: ۳۵]؛ چنان‌که زنان شیبان، بکرین وائل و عجل در روز «جنگ ذی قار» چنین کردند. روز «فیف الریح» نیز که میان عامرین صعصعه و حارث بن کعب جنگ درگرفت، قبیله‌ی «مذحج» همین‌گونه عمل کرد و زنان و کودکان را همراه خود آوردند تا مردان از میدان جنگ نگریزند [سالم، ۱۳۸۰: ۳۱۷].

گاهی اوقات رؤسای قبایل در جنگ‌ها از مشورت با زنان بهره می‌بردند. مثلاً در «جنگ ظهر الدھنا»، اوس که پسر را اسیر کرده بود، فراخواند. چون «بشر» فراریید، مردم قبیله سفارش کردند، وی را بکشد. اوس نزد مادرش سعدی آمد و از او رأی خواست. زن فرزانه به پسر خود سفارش کرد، دارایی‌های وی (شترانش) را به وی بازگرداند و از او درگذرد و او را گرامی بدارد؛ زیرا بدگویی او جز خوشامدگویی و ستایش خود او چیز دیگری از بین نمی‌برد. او رأی مادر را پذیرفت [ابن اثیر، ۱۳۷۰، ۶۸۳].



. ج ۲ : ۷۳۶]

در «جنگ شعب جبله» که لقیط بن زراوه به خونخواری برادرش، معبدین زراوه، عازم جنگ با بنی عامرین صعصعه شد. دختوس، دختر لقیط نیز با وی بود. او این دختر را با خود به جنگ می‌برد و همراه او می‌جنگید و در کارها با او رایزنی می‌کرد [همان، ۶۸۳]. بعضی مواقع زنان در جنگ به گروگان گرفته می‌شدند؛ مثل جنگ‌های داحس و غبراء که میان عبس و ذیبان واقع شدند. وقتی ریبع، زره قیس را پرداشت، قیس به فکر تلافی افتاد. ریبع شتران و دام و دارایی‌های خود را به چراگاهی پرگیاه برد و به خانواده خود گفت که کوچ کنند. گزارش به قیس رسید و او با افراد خود روانه شد و به کاروان ریبع تاخت و لگام شتر مادر ریبع، فاطمه دختر خوشب، و لگام شتر زنش را گرفت و روانه شد. مادر ریبع پرسید: «یا قیس چه می‌خواهی؟» قیس گفت: «شما را به مکه می‌برم و در آن‌جا در برابر زره خود می‌فروشم.» مادر ریبع گفت: «ما را رهان کن. پیمان می‌بنم که خواسته ات را به تو برگردانم.» قیس چنان کرد. چون فاطمه نزد ریبع رفت، از او خواست که زره قیس را به او برگرداند. ریبع سوگند

پدرش، جذیمه را کشت؛ هر چند بعداً به کمک نیرنگ قصیر، خواهرزاده‌ی جذیمه، یعنی عمرو بن عدی، زیارت ازین برد. شرح مفصل این حوادث در کتاب‌های تاریخی (از جمله: تاریخ طبری، تجارب الامم و بلوغ الارب) مذکور است که به خاطر طولانی نشدن کلام، مطالب به اختصار ذکر گردید.

### ۲. زنوبیا

در قرن دوم میلادی، هنگامی که دولت «پترة» منقرض شد، دولت دیگری در شمال عربستان رو به ترقی گذاشت که «تدمر» نام داشت. تدمر در سده‌ی اول میلادی دولت مستقلی بود و به تدریج تحت الحمایه‌ی روم شد. در زمان شاپور اول ساسانی، اذینه‌بن حیران، با وجود شکست والرین از شاپور، به طرفداری از روم برخاست و به ایران حمله برد. دولت روم به ازای این جان‌ثاری‌ها او را فرمانتروای مشرق و جانشین امپراتور نامید.

اذینه در حمص، موقعی که عازم هجوم «برگت‌ها» بود، به دست برادرزاده‌اش کشته شد (۲۶۶ یا ۲۶۷) و پسرش یا پسر زنش، وهب‌اللات که صغیر بود، اسمًا جانشین او شد، اما درواقع کار را مادرش زنوبیا به دست گرفت [الكتبي، ۱۳۴۶: ۲۰] و خود را ملکه‌ی مشرق نامید [خليل حتى، ج ۱: ۲۰]. او زنی خردمند و متّهور، و اهل سیاست و دقت نظر بود [الحاثري، ۱۴۰۷: ۲۱۲]. حتی پیروزی‌های شوهرش اذینه را در جنگ با ایرانیان، نتیجه‌ی تدبیر او دانسته‌اند.

در دوران حکومت خود دستور داد، دیواری بر کناره‌ی فرات ایجاد کنند تا اگر ساسانیان از شرق به آن‌ها حمله کردند، دیوار آن‌ها را متوقف کنند [علی، ۱۴۱۳: ۱۱۳]. همچنین، قلمرو خود را وسعت داد و مصر و قسمت اعظم آسیای صغیر را ضمیمه‌ی آن کرد و کوشید تا با یک عمل نظامی، بر «خالکدون» که مقابل «قسطنطینیه» بود، مستقر شود [خليل حتى، ج ۲: ۹۵]. در همان سال، سپاه نیرمند وی «اسکندریه»، شهر دوم امپراتوری روم را تصرف کرد و فرزند کوچک‌تر خود را پادشاه مصر نامید و سکه‌ی مخصوص زد که روی آن تصویر اورلئان نبود [پیشین]. عمل او باعث وحشت امپراتوری روم شد و اورلیانوس برای سرکوبی او به تدمر لشکر کشید. اورلیانوس، نخست آسیای صغیر و مصر را از جنگ دولت تدمر خارج ساخت و سپس شهر تدمر را محاصره کرد [کحاله، ۱۳۹۷: ۲]. سرانجام بر آن غلبه یافت و مملکت ملکه‌ی شرق را به تصرف درآورد [علی، ۱۴۱۳: ۳]. زنوبیا و پسرش باقی عمر را در تبعیدگاه خود نزدیک شهر روم با معاشی که می‌گرفتند گذراندند و در

از پادشاهان از انتساب به مادران خود بیمی به دل راه نمی‌دادند؛ مانند مژربن ماء‌السماء، پادشاه «حیره» (۵۵۴-۵۵۲) که ماء‌السماء لقب مادر وی، ماریه، دختر عوف بود که به سبب زیبایی اش چنین لقبی به وی داده شده بود [سالم، ۱۳۸۰: ۳۵۶] و عمرو بن هند (۵۷۰-۵۵۴) نیز به مادرش هند، دختر عمرو بن حجر نسبت داده می‌شد [یعقوبی، ۱۳۷۸، ج ۲۵۷: ۱]. افتخار فرزندان در منسوب شدن به مادر دلیلی برای والایی مقام و منزلت زن است. قال کلیی به مادر خود، عمره، دختر حرقه، افتخار می‌کرد و می‌گفت: «مرا آزاد نمی‌از قبیله‌ی ربيع زایده است» [سالم، ۱۳۸۰: ۳۵۶].

عواملی که باعث می‌شدند، زن مقام و منزلت اجتماعی برتری بیابد، اولاً خون و نسب [الاندلسی، ۱۴۰۹، ج ۶: ۱۱۲]، ثانیاً داشتن فرزند پسر بود؛ به طوری که زن عاقر و بدون فرزند، هیچ ارزشی نداشت. به راحتی از محیط زندگی خود طرد می‌شد و به خانه‌ی پدری

برمی‌گشت [قلقشندي، ۱۹۵۹: ۱۲۲].

عرب عصر جاهلی به یک همسر بستنده نمی‌کرد. تعدد زوجات، یا به منظور تأمین معاش زن انجام می‌گرفت یا هدف سیاسی داشت؛ چون کسی که رئیس قوم و قبیله‌ی خود بود، در صدد برمی‌آمد تا از قبایل متعدد زن بگیرد و از طریق رابطه‌ی دامادی، با قبیله‌های گوناگون ارتباط برقرار کند، یا این که به قصد ازدیاد فرزند و تولید نسل بیشتر، به ازدواج‌های متعدد دست بزند [سالم، ۱۳۸۰: ۳۴۹]. اما زنان در ازدواج اجازه‌ی انتخاب داشتند و می‌توانستند همسر آینده‌ی خود را انتخاب کنند؛ مثل هند که ابوسفیان را به همسری برگزید [اندلسی، ۱۴۰۹، ج ۶: ۹۶ و ۹۷].

در بعضی از امور زنان مورد مشورت واقع می‌شدند. به عنوان نمونه، در اختلافی که عبدالملک با قریش پیدا کرد، آن‌ها توافق کردند، نزد زنی کاهنه در شام برond و اختلاف خود را مطرح کنند تا بین آن‌ها داوری کند [ابن‌هشام، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۳۰]. زنان کاهنه نزد قبایل جایگاه والایی داشتند و در اختلافات بین مردم داوری می‌کردند. بعضی از آن‌ها توانایی خواندن و نوشتن هم داشتند [علی، ۱۴۱۳، ج ۴: ۶۱۶].

زنده به گور کردن دختران از جمله‌ستنی که در عصر جاهلیت عرب پدید آمد، زنده به گور کردن دختران بود که البته این اقدام نزد ملل دیگر نیز رواج داشت. وقتی که برایشان مژده می‌آوردند که دختردار شدید، از خشم سیناه می‌شدند و از بدی مژده‌ای که آورده شده و از فشار افکار عمومی که آن را بد می‌پندشت، پنهان می‌شدند و به فکر فرومی‌رفتند که آیا

خورد که چنین نخواهد کرد. زن پیکی نزد قیس فرستاد و گزارش داد [همان، ۶۶۱]. از این قضیه می‌توان چنین برداشت کرد که قول و وعده یک زن مورد قبول بوده است و حتی در مواردی، زنان بیشتر از مردان به وعده‌های خود پاییند بودند و بدان عمل می‌کردند.

بعد از این، قضایایی رخ دادند که مورد بحث ما نیستند، اما وقایی که اسب‌هایی از قیس دزدیده شدند و قیس در عوض زنانی را از گروه مقابل به اسارت گرفت و شرط آزادی آن‌ها را پس دادن اسب‌هایش قرار داد، پیغمبری از «بنی یربوع» که در دست قیس اسیر بود، این شعر را گفت: «سبانی که بهای آزادی سه زن، رباب، جمل و سعاد شوند، بهترین اسبان جهانند. داحس را در برابر این‌ها پردازید که این کار از کارهای تیزه‌شان است. از آن برترند، اسیرانی که با بهای اسب فروخته شوند. سوگند به آن که مردم به دیدار خانه‌اش «کعبه» می‌روند، چنین است. قیس در جای نابود شدن، جان اسبان خوب را مایه‌ی زندگی می‌داند. اسب تیزتک و چالاک را می‌گیرد و بی‌چانه زدن، زنان زیبای گرانبهای را می‌بخشد.»

چون این سخنان به گوش بنی یربوع رسید، آن دو اسب را نزد قیس بردند و زنان را گرفتند.<sup>۲۵</sup>

یکی از جنگ‌های صدر اسلام که زنان در آن حضور فعالی داشتند، «جنگ احد» بود. در این جنگ، زنان قریش برای تشجیع مشرکان شرکت داشتند. قبل از آغاز نبرد، پیش‌پیش صفوپ سپاهیان خود طبل و دف و دایره می‌زدند، درحالی که سرمه‌دان و میل سرمه به همراه داشتند. سپس به عقب صفوپ سپاهیان برمی‌گشتد و هرجا کسی را می‌دیدند که از جنگ روی برگردانده، او را به جنگ ترغیب می‌کردند و کشتگان خود را در روز بدر به وی یادآور می‌شدند [سالم، ۱۳۸۰: ۳۱۸]. زنان

همه زره پوشیده و سلاح برداشته بودند و با مردان مصاف می‌کردند. از جمله‌ی آن‌ها هند دختر عتبه بن ریبعه، همسر ابوسفیان بود [ابن‌هشام، ۱۳۷۷، ج ۲: ۶۵۱]. وقتی علم آن‌ها سرنگون شد، زنی به نام عمره بنت علقمه آن را برگرافشت [همان، ص ۶۶۵ و ۶۶۶]. و باعث شد، سپاه به هم ریخته‌ی قریش مجدد اسaman پیدا کند و درنهایت مسلمانان شکست بخورند. از دیگر زنانی که در جنگ احد حضور داشتند، ام‌جهیم، دختر حارث بن هشام، همسر عکرمه بن ابی جهل، و فاطمه، دختر ولید بن معیره، همسر حارث بن هشام، و هند، دختر منبه بن حجاج، همسر عمر و عاص بودند [واقدی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۴۷ و ۱۴۸].

### جایگاه اجتماعی زنان

زن عرب نقش مهمی در حیات اجتماعی عصر جاهلی در جنگ و صلح ایفا می‌کرد. جایگاه زن در جامعه‌ی عربی چنان بود که برخی



همسر خود رفت و با او آشتب کرد. سر زن و دختر خود را بوسید و گفت: «به خدای کعبه سوگند، من به شما ستم کرم». گرچه بعضی معتقدند که این جنایت در همه‌ی قبایل عرب عمومیت نداشته و تنها در بعضی قبایل رواج داشته است، ولی مسلمان‌موضع نادری نیز محسوب نمی‌شده است، و گرنه قرآن کریم با این تأکید و به طور مکرر در مورد آن صحبت نمی‌کرد.

#### منابع

۱. اصفهانی، حمزه. تاریخ پامبران و پادشاهان. ترجمه‌ی جعفر شعار. امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۷.
۲. مسعودی، ابوالحسن. مروج الذهب (ج ۱). ابوالقاسم پاینده. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. ۱۳۷۰.
۳. رفت، محمد. شهربان النساء العربیات والملحمات. عزالدین. بیرون. ۱۴۱۱ق.
۴. حاله، عمر رضا. اعلام النساء (ج ۱). مؤسسه الرساله. بی جا. ۱۳۹۷ق.
۵. مکارم شیرازی، ناصر. تفسیر نمونه (ج ۱۵). دارالکتب الاسلامیه. تهران. ۱۳۶۱.
۶. اصفهانی، محمدبن محمد. دستورالوزاره. تصحیح رضا انصاری نژاد. امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۴.
۷. علی، جواد. تاریخ مفصل عرب قبل از اسلام (ج ۱). ترجمه‌ی محمدحسین روحانی. کتابسرای بابل. مشهد. ۱۳۶۷ق.
۸. اعلی‌الحائری، محمدحسین. تراجم اعلام النساء (ج ۱). مؤسسه الاعلمی للمطبوعات. بیروت. ۱۴۰۷ق.
۹. تقی‌زاده، حسن. تاریخ عربستان و قوم عرب. به کوشش عزیز الله علیزاده. فردوس. تهران. ۱۳۷۹.
۱۰. لویون، گوستاو. تاریخ تمدن اسلام و عرب. ترجمه‌ی محمدتقی فخر راعی گیلانی. دنیای کتاب. تهران. ۱۳۷۷.
۱۱. مسکویه‌الرازی، ابوعلی. تجارب الام (ج ۱). سروش. تهران. ۱۳۷۹.
۱۲. طبری، محمدبن جریر. تاریخ طبری (ج ۲). به کوشش ابوالقاسم پاینده. اساطیر. تهران. ۱۳۶۹.
۱۳. شکری اللوysi، محمود. بلوغ الارب فی المعرفة احوال العرب (ج ۲). دارالكتب العلمیه. بیروت. بی تا.
۱۴. الکتبی، محمدهاشم. مختصر تاریخ العرب (ج ۱). مطبعه الحدبیه. دمشق. ۱۳۴۶ق.
۱۵. خلیل حتی، فلیپ. تاریخ عرب. ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده. آگاه. تهران. ۱۳۶۶.
۱۶. علی، جواد. المفصل فی التاریخ عرب قبل الاسلام (ج ۳). جامعه بغداد. بغداد. ۱۴۱۳ق.
۱۷. سالم، عبدالعزیز. تاریخ عرب قبل از اسلام. ترجمه‌ی باقر صدری نیا. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. ۱۳۸۰.
۱۸. ابن اثیر، عزالدین. تاریخ کامل (ج ۲). ترجمه‌ی حسین روحانی. اساطیر. تهران. ۱۳۷۰.
۱۹. ابن هشام. سیرت رسول الله (ج ۲). ترجمه‌ی رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. تهران. ۱۳۷۷.
۲۰. واقدی، محمدبن عمر. مغایر (ج ۱). ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی. مرکز نشر دانشگاهی. تهران. ۱۳۶۹.
۲۱. یعقوبی، ابن‌ واضح. تاریخ یعقوبی (ج ۱). ترجمه‌ی محمدابراهیم آیین. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. ۱۳۷۸.
۲۲. الاندلسی، احمد بن محمدبن عبد ربہ. العقد المزید (ج ۶). دار احياء التراث العربي. بیروت. ۱۴۰۹ق.
۲۳. قلقشیدی، احمد. نهایه الارب فی معرفة الانساب العرب. ترجمه‌ی ابراهیم الایاری. بی‌نا. قاهره. ۱۹۵۹م.
۲۴. طباطبائی، محمدحسین. تفسیر المیزان (ج ۲۴). ترجمه‌ی محمدمبارق موسوی همدانی. دفتر انتشارات اسلامی. بی جا. ۱۳۶۳.
۲۵. جاحظ. البیان والتیین (ج ۱). دار المکتبۃ الھلال. بیروت. ۱۴۰۸ق.

نگهشان دارند و ذلت و خواری دخترداری را تحمل کنند و یا زنده زنده در خاک پنهانش سازند؛ همچنان که عادت همه‌ی شان درباره‌ی دختران متولد شده این بود» [نحل / ۵۸ و ۵۹].

به طوری که گفته‌اند: قبل از این که همسرشان زایمان کند، چاله‌ای می‌کنند و آماده می‌ساختند. همین که می‌فهمیدند فرزندشان دختر است، او را در آن چاله می‌انداختند و خاک به رویش می‌ریختند، تا زیر خاک جان بدهد. این عمل را از ترس فقر مرتکب می‌شدند که می‌دادند اثر نداری مجبور شوند، دختر را به کسی که کفو آنان نیست، شوهر دهند [طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۲۴: ۱۵۴].

اولین باری که این رسم غلط عملی شد، در واقعه‌ی جنگ بنی تمیم با کسرای ایران بود که در آن جنگ، عده‌ای از زنان قبیله اسیر و به دربار کسری برده شدند. در آن جا دختران را به عنوان کنیز نگه داشتند. پس از مدتی که میان دو طرف صلح برقرار شد و بنی تمیم اسیران خود را مطالبه کردند، کسری آنان را محییر کرد که اگر می‌خواهند به قبیله‌ی خود روند و اگر نه در دربار بمانند. عده‌ای از دختران از برگشتن به قبیله خودداری کردند. مردان قبیله‌ی غمناک شدند و تصمیم گرفتند، از این پس اگر دختردار شدند، زنده زنده دفنشان کنند و همین کار را کردند. قبایل دیگر از آن‌ها یاد گرفتند و کم کم جریان در همه‌جا منتشر شد. به این ترتیب، دخترکشی باب گردید [همان، ص ۱۵۴] و «وئاد» یا زنده به گور کردن دختران، یکی از رسوم جاهلیت شد.

قرآن این عمل را محکوم کرده است و می‌گوید: «در قیامت درباره‌ی دختران زنده به گور شده سؤال می‌شود که به چه گناهی کشته شدند؟» [تکویر / ۹].

این احتمال نیز وجود دارد که تولیدکننده بودن پسران و مصرف کننده بودن دختران در آن جوامع، به این جنایت کمک کرده باشد؛ زیرا پسر برای آن‌ها سرمایه‌ی بزرگی محسوب می‌شد که در غارتگری‌ها و نگهداری شتران و مانند آن‌ها، از وجودش استفاده می‌کردند. در حالی که دختران چنین نبودند. از سوی دیگر، وجود جنگ‌ها و نزاع‌های دائمی قبیله‌ای میان آن‌ها سبب فقدان سریع مردان و پسران جنگجو می‌شد و طبعاً تناسب و تعادل میان تعداد دختران و پسران به هم می‌خورد و این باعث رنج و ناراحتی خانواده از تولد یک دختر، و مبهات برای تولید یک پسر بود [مکارم شیرازی، ۱۳۶۱، ج ۱۱: ۲۷۱].

از جمله نوشته‌اند: همسر مردی به نام ابو حمزه ضمیم دختری به دنیا آورد. ابو حمزه وی را از خانه‌اش راند و او در خانه‌ی همسایه سکنا گزید. روزی ابو حمزه از کنار اقامتگاه وی می‌گذشت، شنید که همسرش به همسایه می‌گوید: «ابو حمزه به نزد ما نمی‌آید، در حالی که در خانه‌ی مجاور ما زندگی می‌کند. او خشمگین است که چرا ما دختر می‌زاییم. به خدا در دست ما نیست. ما تنها آنچه را می‌دهند برمی‌گیریم. ما چون زمینی برای کشتکاران خود هستیم. آنچه را که در ما کاشته‌اند، می‌رویانیم.»

هنگامی که ابو حمزه این سخنان را شنید، پشیمان شد و به نزد